

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل (۵) فی معرفة الفصل و فی الفرق بین

الفصل و ما ليس بفصل و فی كيفية اتحاده مع

الجنس

در این بحث مرحوم آخوند راجع به حقیقت

فصل نوعیه هر ماهیت و هویت خارجی او و فرق

بین این حقیقت و بین عوارض و آثار و لوازمی که

مترتب بر این حقیقت هست راجع به این ایشان

بحث می کنند و مطلبی را که از مرحوم شیخ در شفا

دارند دنبال آن مطلب به این قضیه می پردازند که

نسبت به آن حقیقت صورت نوعیه انواع راجع به آن

دو دیدگاه بود، یک دیدگاه وجود دارد و آن دیدگاه

عبارت است از همان تصور ابتدائی که آن تصور

ابتدائی برای عوام در تشخیص بین حقایق خارجی

وجود دارد، مردم در امتیاز حقایق خارجی و اعیان

خارجیه چه نوع تصویری دارند؟ چه نوع تفکری

دارند؟

در فرق بین اسد و بین فرض کنید ذئب که هر دوی اینها حیوان مفترس هستند مردم چه تصویری دارند؟ آیا این کیفیت فرقی که بین این دو می گذارند واقعیت مساله همین است و آیا فرق در همان نحو تصویری است که ما از این آثار ظاهری می بینیم، فرض کنید که افتراس اسد شدیدتر از افتراس ذئب رنگ و لون اسد متفاوت با رنگ و لون ذئب حجم اسد این اعظم است از حجم ذئب کیفیت رفتار اسد با رفتار ذئب تفاوت می کند من حیث المجموع این خصوصیات را که ما مشاهده می کنیم ما معتقد می شویم بر اینکه این اسد دارای یک حقیقت نوعیه است که بواسطه این حقیقت نوعیه با ذئب تفاوت دارد، حالا اگر فرض بکنید همان ذئب آمد یک مقداری بزرگ شد یک مقداری حجم بزرگتر شد رنگش هم رنگ اسد شد یال و کوپالی که اسد دارد آن یال و کوپال هم آمد روی ذئب اضافه شد و امثال ذلک کم کم ما دیگر بین اسد و ذئب دیگر فرق نمی گذاریم هیچ تفاوتی دیگر بینش قائل نیستیم چون رنگش همان است پشم و مویش هم که همان

است کیفیت افتراش هم که همان است چه تمایزی در اینجا هست که ما بین این دو نوع که در اینجا است فرق بگذاریم و این یک مساله‌ای است که به خیلی از مسائل دیگر برمی‌گردد و خیلی از مطالب یعنی همین مطلب گرچه مطلب یک مطلب فلسفی است ولی از نقطه نظر مسائل اخلاقی و تربیتی و اعتقادی کاربرد خیلی زیادی دارد و ما باید از این فصل، فصلی که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند به خیلی از مطالب و روش و تربیت و سیره بزرگان ما باید در اینجا برسیم.

اسد در اینجا یک حیوانی است که یک آثار و خصوصیتی دارد مثل اینکه فرض بکنید چطور با دستگاه و کامپیوتر و فتوشاپ و اینها می‌آیند عکسها را تغییر می‌دهند صورتها را می‌آیند تغییر می‌دهند، صوتها را می‌آیند تغییر می‌دهند فرض کنید یک صوتی را می‌آورند یک صدایی را می‌گیرند و صدایی فردی را روی او می‌گذارند و آن شخص اصلاً حرف زده، این صحبت را کرده لذا الان در دادگاهها دیگر صوت ملاک نیست عکس دیگر ملاک نیست یک

عکس شخصی را می آورند می گذارند و مونتاژ می کنند و می گویند این فلان کار خلاف را انجام داده، درست شد نه صوت دیگر در اینجا ملاک است و مورد استشهاد است و نه شکل مورد استشهاد است هیچکدام چون الان همه کار می کنند حالا شما فرض کنید یک فردی را بیاورید کم کم هی این را هم شخص را بیایید عوض کنید خصوصیاتش را عوض کنید چشم و ابرو و بینی و گوشه‌هایش را بیاورید تغییر بدهید و به یک شکلی در بیاورید، از این مسائل هم ممکن است اتفاق بیفتد در این جراحی‌های پلاستیک که می کنند صورت شخص را تغییر می دهند و عوض می کنند و بعد به یک صورت دیگر در می آورند ابرویش تغییر می کند بینی و لب و دهن و چشمش تغییر پیدا می کند گونه گذاری می کنند و به طور کلی یک مرتبه شما فردا می بینید فلان شخص دارد راه می رود در حالی که این او نیست این قیافه او را دارد دیدید افرادی توأم هستند توأمین به دنیا می آیند چطور یکی مثل دیگری است شما هم یکی از این دو توأمین با شما رفاقت دارد ولکن شما

دیگری را تصور می‌کنید اوست و با او برخورد می‌کنید و اتفاقاً هم صدایشان هم مثل هم است، قیافه‌شان هم مثل هم است و شمایی که فرض بکنید سالها با یکی از این دو تا ارتباط داشتید و اصلاً با دیگری رفاقت نداشتید و اصلاً او را ندیدید شما که سالها با این فرد مرتبط بودید و با او روز و شب بودید متوجه نمی‌شوید که این او نیست و او شخص هم خودش را به آن راه می‌زند و ادعای رفاقت می‌کند و شما اصلاً توجه نمی‌کنید تمام اینها مال چی است؟ همه اینها بخاطر این است که ما فصل را با آثار ظاهری اشتباه گرفتیم اگر ما به آن صورت نوعیه فرد اطلاع داشتیم به محض اینکه او را می‌دیدیم متوجه می‌شدیم که او غیر از آن است گرچه از نقطه نظر صورت ظاهری و کم و کیف و خصوصیات ظاهری و جسمانی به اندازه سر مویی بین او و بین آن فرد دیگر که صدیق شما بوده تفاوتی وجود ندارد ولی دو حقیقت مختلف هستند دو صورت نفسیه مختلف دارند این نفسش یک قسم است آن نفسش یک قسم دیگر است این خبیث است آن فرد صالحی است

این اهل دوز و کلک است آن بی غل و غش و رک و راست است این اهل صدق است آن اهل دروغ است این مومن است آن فاسق است و امثال ذلک در حالتی که از نظر ظاهر سر مویی این دو تا صورت با همدیگر تفاوت ندارند این در یک عالمی است و آن هم در عالم دیگر.

مرحوم آخوند در اینجا به این نکته می‌خواهند ما را برسانند به این مساله می‌خواهند برسانند که عرض کردم از نقطه نظر اخلاقی که ما فصول افراد را با آثار ظاهری آنها اشتباه نکنیم ممکن است یک فردی از نقطه نظر آثار ظاهری بسیار فرد اهل تقوایی باشد بسیار فرد اهل صلاحی باشد.

همین روایت امام سجاد علیه‌السلام که حضرت می‌فرماید نگاه نکنید به رفت و آمد مردم نگاه نکنید به تواضع مردم، نگاه نکنید به کیفیت صحبت در نماز و قیود و نماز، همان نماز را امام سجاد هم می‌خواند هر دو می‌خواندند حضرت هم دو رکعت می‌خواندند حضرت هم ایاک نعبد و والضالینش را قشنگ می‌گفتند هر دو هم عرب بودند

هم یزید بود هم امام سجاد هر دو و اگر یزید بلند می شد و می آمد و شما امام سجاد را ندیده بودی همان عمامه را یزید می گذاشت سرش همان ردا را می گفت این ردا ردایی است که از رسول خدا رسیده شما هم که علم غیب نداری که بدانی این راست می گوید یا دروغ می گوید حالا بر فرض راست هم بوده ردا، ردا است تمام لباسهای زراری پیغمبر را مگر روز عاشورا همه را نذزدیدند کردند و بردند حالا فرض کنید یزید هم بیاید بگویند که علی بن الحسین ردایی که دارد این است آن هم بنشیند روی تخت و شطرنج هم این طرفش و آبجو هم این طرفش و سگ و میمون هم جلویش و حالا اینها را جمع کند که یک مقدار اوضاع بهتر بشود و مرتب بشود بیاید بگوید ردای پیغمبر که بر دوش من است، همین است راست است همه دیدند پیرمردها بیایند شهادت بدهند ما دیدیم، عمامه رسول خدا بر سر من است خب راست است این عمامه را بیایند نگاه کند خط و خالش را عمامه همان است نمازی هم که می خواند همان نمازی است که پیغمبر می خوانده دو

رکعت می خواندند اینها همان است قشنگ هم  
بخواند واقعاً اگر کسی امام سجاد را ندیده باشد به  
همان صورت واقعی ندیده باشد قیافه امام سجاد را  
ندیده باشد و این شخص بیاید بگوید که من امام  
سجادم چگونه ما تشخیص بدهیم امام سجاد هست  
یا نه چطوری تشخیص بدهیم؟ حالا یک نفر فرض  
بکنید این آدم باسوادی است می آید امتحان می کند  
صحبت می کند فلان می کند تشخیص می دهد که این  
آدم آدم دروغگو و آدم حقه بازی است ولی عوام که  
اینها را نمی فهمند عوام که این مساله سرش نمی شود  
عوام نگاه به این عمامه می کند.

همین معاویه که آمد این شام را بر علیه  
امیرالمؤمنین شوراند با چی شوراند؟ با پیراهن عثمان  
شوراند، یعنی یک پیراهن را برد بالای منبر و شام را  
حرکت داد یک پیراهن، به تو چه این پیراهن دست  
تو است خیلی خب این پیراهن عثمان است به تو چه  
ربطی دارد اینجا چکار می کند؟ این پیراهن دست تو  
چکار می کند؟ تو که تا نزدیک مدینه آمدی و  
برگشتی مردم که نمی دانند یک دفعه با یک پیراهن



راه می‌افتند! با یک پیراهن خونی مردم راه می‌افتند  
حالا این پیراهن خونی چطور خونی شده آیا مقصر  
بوده خود او یا مقصر نبودند علل و ریشه‌های این  
قضیه چی بوده؟ چطور به دست این افتاده؟ آیا با این  
پیراهن استفاده ابزاری می‌کند همه حرفها در  
اینجاست یا استفاده واقعی دارد می‌کند؟ کی اینها را  
تشخیص می‌دهد؟ کی اینها را می‌فهمد؟ کسی اینها  
را نمی‌فهمد! اگر می‌فهمیدند که راه نمی‌افتند!  
صدهزار نفر راه نمی‌افتادند بیایند به جنگ  
امیرالمؤمنین که نماز می‌خواند این آقا اصلا نماز  
نمی‌خواند کی گفته اصلا نماز می‌خواند؟!

همه این بدبختی‌های که دارد بر سر بشریت  
می‌آید از اول زمان آدم تا هر وقتی که خدا بخواهد  
همه بخاطر این است که ما فصول حقیقه را با آثار  
ظاهری و مظاهر ظاهری عوضی گرفتیم عوضی  
می‌گیریم همه بدبختی ما مال همین است! که جای  
این دو تا را ما عوض می‌کنیم، مرحوم آخوند می‌آید  
می‌گوید بابا آثاری را که شما دارید می‌بینید همین  
فصلی که برای حیوان می‌گوییم حسّاس متحرک

دراک بالاراده آخر کجای این حساس فصل حیوان است؟ آیا خود حساس بودن احساس داشتن خود مفهوم احساس یعنی چی؟ یعنی تأثر از مؤثر، انفعال از فاعل، این انفعال از فاعل مگر فصل حیوان است؟ این کاغذی که دست من است این چی است؟ این فرض کنید منفعل است این جسم فاعل برای انفعال است من بواسطه دست خودم که جنبه فاعلی دارد این را دارم حرکتش می‌دهم این چی است؟ خب این هم حساس است یعنی آن جنبه انفعالی که یک متأثری از این مؤثر آن جنبه انفعالی را به خود می‌گیرد حساس است خب این فصل حیوان است خب این هم هست خودش را نه ما به شعور کار نداریم خودش یعنی همین حساسیت را به عنوان مفهومی بگیریم که این مفهوم تأثری است که از یک اثری این تأثر برای انسان حاصل می‌شود برای حیوان حاصل می‌شود، متحرک بالاراده این تحرک تحرکی که دارد انجام می‌دهد خود این تحرک با اراده، با اراده دارد حرکت می‌کند این فصل برای حیوان است؟

این حرکتی که به این کیفیت می‌کند، درخت هم که حرکت می‌کند مگر آن به اراده نیست مگر شما در شکم درخت هستید که می‌گویید تحرکش به اراده نیست؟ یک درختی که شما در اینجا بکارید بعد نور از آن سمت بیاید شما یک دفعه می‌بینید این گیاه سرش را خم کرده و به سمت نور کج شده مگر این تحرک بالا اراده نیست؟ حالا نور اگر از این طرف بتابد آن دنبال نور می‌رود و دوباره کج می‌شود به آن طرف از یک نقطه هوا بیاید که این اکسیژن و هوایی که می‌خواهد به این گیاه برسد فقط از یک نقطه است شما نگاه می‌کنید می‌بینید این درخت کج کرده خودش را و به سمت همان زاویه‌ای دارد حرکت می‌کند که زاویه به او حیات و اکسیژن دارد می‌رسد و همینطور الان تشبیهاتی که در مورد گیاهان شده، آن تشبیهات را اگر حساب بکنیم همان تشبیهاتی است که راجع به حیوان می‌گویند، همان مطالب است مگر حساس نیست شما یک برگ از درخت را بکنید بعد الان ارتعاشاتی که بوجود می‌آید در همان گیاه کاملاً این تألم این گیاه را در وجودش احساس

می‌کنیم که این از این عملی که انجام شده چقدر الان ناراحت است و همینطور مطالب دیگری که برای انسان بهت‌آور است که چطور گیاهانی که ما آنها را بی‌جان می‌بینیم و آنها را مسلوب‌الاختیار می‌بینیم در تغذی خودشان در حرکت خودشان در امثال ذلک اینها عالمی دارند برای خودشان که ما اصلاً خبر نداریم یک مقداریش دارد این مسائل روشن می‌شود.

پس بنابراین این نمی‌تواند علت برای این قضیه باشد و نمی‌تواند جنبه فصلی برای این داشته باشد، مرحوم آخوند می‌فرماید این مطالبی که در اینجا هست و همینطور سایر مطالبی که از عوارض و آثاری که ما آنها را به عنوان فصل یا مجموعه آنها را فصل برای یک نوع ما در نظر می‌آوریم همه اینها عوارض و آثاری است که مُنشأ و مظهر برای ظهور آن حقیقت باطنیه است که در آن شیء وجود دارد و آن حقیقت باطنیه است که موجب بروز این حرکات و این آثار و این خصوصیات شده حالا چه بسا اینکه آن خصوصیات ظاهری به جهات مختلف با

خصوصیات یک نوع دیگر هم متحد باشد، متفق باشد اشکال ندارد. فرض کنید یک نفر اینهایی که تئاتر و فیلم و اینها بازی می‌کند دیدید وقتی بازی می‌کند در این فیلم انگار خود آن شخص حیات پیدا کرده، زندگی مجدد پیدا کرده و یک جوری هم درستش می‌کند که عین همان فردی است که دارد از طرف او نقش بازی می‌کند، عین همان حرکات را و سکنت‌ها را می‌آید در می‌آورد یا صدایشان را شبیه می‌کند حتی خیلی‌ها صدایشان را شبیه صداهای دیگر می‌کنند امکان ندارد انسان تشخیص بدهد یعنی یک دفعه من صدایی شنیدم مثلاً از یک چیزی یعنی اصلاً یک در هزار هم در ذهن من نیامد که تقلید است حالا این استعدادها چگونه است که خدا به بعضی‌ها می‌دهد و آنها می‌توانند یک همچین تقلیدهایی بکنند چنان تقلید صددرصدی گاهی اوقات از خود آن اصلش هم بهتر است، می‌گویند: جنسهای بدلی که درست می‌کند گاهی اوقات از آن اصلش هم ترجیح دارد یعنی اصلش به آن خوبی نیست، به این قشنگی نیست ولی این آنچنان این بدل

این آمده و غالب آمده بر آن خصوصیات و فعلیات که اینطور تصور می‌شود، آن وقت اینجاست که دیگر اهل خبره می‌خواهد، شما فرض بکنید که یک نفر بیاید و این صدای مرحوم مثلاً آقا را بیاید در بیاورد و بعد از قول ایشان نوار ضبط کند و بگوید فلان کار چه خواهد شد؟ همه چی این طرف و آن طرف خواهد شد! جایی که آن موقع می‌شنیدیم که می‌گفتند: اگر مطلبی را به نظرتان برسد که درست است از قول ایشان نقل کنید وقتی که یک همچنین ایده و نظریه‌ای باشد خیلی خوب فردا هم بلند می‌شوند می‌آیند صدای آقا را در می‌آورند این هم دلیل و مستند، می‌گویم بعضی اوقات صوت‌های تقلیدی را می‌شنویم اصلاً من متوجه نمی‌شوم به هیچ وجه متوجه نمی‌شوم، می‌گویم حالا با دستگاه‌های که جدید آمده دیگر نورعلی نور شده و دیگر صددرصد است و رد خور ندارد عین صدا را بر می‌دارند متن از خود و صدا از دیگری این متن را روی آن صدا می‌گذارند با یک درجه و نمی‌دانم و فرکانس و اکولایزر و بالا و پایین کردن عین همان

بدون کمترین انحراف و اعوجاجی می آید این مساله را نشان می دهد و اینجاست که دیگر این کلام بزرگان راجع به این قضیه که دنبال هرکسی نروید، نمی دانم به هر جا سر نسپرید، دست در دست هرکسی ندهید، نمی دانم وقتی می خواهید از شخصی تقلید کنید باید بروید تفحص کنید نمی دانم خصوصیاتش را حضرش را مرضش را صحتش را عسرش را یسرش را حالات مختلف فراز و نشیب زندگی همه اینها را ببینید تست کنید با معیارهای خودتان دیگر آخر دیگر مثلاً برایتان هیچ شک و شبهه ای نبود آن موقع خواستید راجع به مساله تصمیم بگیرید همه بخاطر همین است با یک نگاه کردن و یک دانه سلام و صلوات دین را می دهیم دل و دین را می دهیم یعنی هم دنیایمان را می دهیم هم آخرتمان را می دهیم همه را می دهیم وقتی دنیا برود آخرت هم رفته، چون دنیا مقدمه آخرت است اگر کسی دنیای خود را تباه کند دیگر سرمایه ای برای آخرت در دست او باقی نمی ماند بی خود شما در این دنیا نیامدید آن وقت بعد معلوم می شود ا عجب پس

این مدت‌ها، پس این سالها، پس این روزهای را که ما این کردیم و آن کردیم این آقا این بود خب این حرفهایی که بعد از سالها ما می‌شنویم اگر این حرفها از اول یکی بشنود دیگر دل و دینش را نمی‌دهد اینها چی بوده؟ همه مخفی بوده همه این حرفها مخفی بوده چیزهای دیگر ظاهر بوده آنی که باطن را می‌بیند آنهایی که ظاهر نمی‌شود را می‌بیند و می‌آورد جلو، بابا این تهش این است، این باطنش این است، آدم تعجب می‌کند دست می‌گذارد روی دست، افس این حرفهایی که می‌زنند درست است؟ بیا نگاه کن ببین چه خبر است، بیا و بروی دارد این حرفهایی که می‌زنند درست است آدم قبول نمی‌کند، قبول نمی‌کند یک دفعه می‌بیند ا سالها گذشت یک مرتبه فهمید ای داد بیداد کلاهی به سرش رفته که تا نافش پایین آمده، حالا پایین‌تر هم ممکن است بعضی کلاهها می‌آید پایین‌تر زانو‌ها را می‌گیرد حتی تا کفش آدم هم می‌رسد کلاهها مختلف است کلاه داریم تا کلاه بسته به این که چقدر مواد در آن بکار رفته اینها تمام مال چی است همه بخاطر این است



که ما این فصل مرحوم آخوند را بهش توجه نکردیم.

تلمیذ: اشخاصی که مجذوب هستند چگونه

است؟

استاد: نه بینید برای هر کسی خدا یک

تکلیف و یک پرونده دارد، مجذوب داریم سالک

مجذوب داریم مجذوب سالک داریم هر کسی یک

حساب و کتاب خاص به خودش را دارد و کسی

نمی‌تواند نسخه دیگری را برای خودش بیچد الان

شما دارای یک مزاج هستید من دارای یک مزاج

هستم هر دو هم دلمان درد گرفته و پیش دکتر

می‌رویم، دکتر به بنده استامینفون می‌دهد به شما

بروفن می‌دهد حالا بگویم نه آقا چرا به شما بروفن

داده؟ می‌خوری می‌بینی یک دفعه تق معده در آمد،

من ناراحتی معده دارم بخوام بروفن بخورم

خونریزی می‌کنم این آن ناراحتی را ایجاد نمی‌کند

موجب باز شدن جراحات اثنی عشر نمی‌شود درست

شد هر دو هم دل درد داریم هر دو هم نیاز به مسکن

داریم ولی مسکن برای شما یک نوع است برای من

یک چیز دیگر.

خصوصیات روحی افراد هرکدام بر حسب  
شاکله خودشان در این عالم وجود پیدا کرده و بر آن  
اساس هر شخصی تکلیفی دارد و وظیفه‌ای دارد برای  
ارتقاء رشد خود و تکامل خود و رسیدن به آن قسمت  
فعلیت، عبور از این استعداد به آن فعلیت یک برنامه‌ای  
را می‌خواهد، یک راه و طریقی را می‌خواهد که آن راه  
و طریق برای هر شخصی متفاوت است لذا می‌فرماید:  
الطرق الى الله بعدد النفوس یا انفاس الخلائق این  
معنایش همین است که هر نفسی یک راه جدایی دارد که  
آن راه با دیگری فرق می‌کند آن شخصی که مجذوب  
سالک است آن شخص اصلاً نفس او اقتضای یک  
همچنین حرکت و جهتی را می‌کند و آن دیگری  
نمی‌تواند مجذوب سالک باشد یعنی اگر بخواهد او  
مجذوب سالک باشد اصلاً به سرش می‌زند التفات  
کردید سیستمش به هم می‌خورد ممکن است این قضیه  
در جسم او و در سیستم فیزیکی او بخواهد تأثیر  
بگذارد و تمام امعاء و احشاء او را درب و داغون کند و  
آن کسی هم که در سالک مجذوب است و باید طریق

تربیت را در پیش بگیرد مجذوب سالک نمی‌تواند بیاید  
کار او را انجام بدهد بخواهد او انجام بدهد خود او به  
هم می‌ریزد یعنی دو قسم شاکله در اینجا وجود دارد  
یک شاکله آن کیفیت برایش در نظر گرفتند یک شاکله  
این، بله ممکن است همین شخص سالک مجذوب در  
بعضی از مراتب آن جنبه مجذوب سالک را پیدا کند بعد  
دوباره برگردد تغییر و تحولات درش پیدا بشود همه یک  
میزان نیست و آن شخص هم به یک مرتبه برسد که  
مرتبه بقاء او غلبه کند و بعد سالک مجذوب بشود.

هر شخصی در هر موقعیت باید به همان  
وضعیتی که برای او در آن موقعیت قرار دارد باید به  
همان عمل کند دیگری را نمی‌تواند عمل کند، لذا  
هیچ وقت شما نمی‌توانید بگویید چرا من او نیستم؟  
او من نیست؟ ممکن است همان شخص بگوید ای  
کاش من او بودم یعنی در عین حال که شما به  
دیگری غبطه می‌خورید در شما یک حقیقتی پنهان  
شده که دیگری به شما غبطه می‌خورد شما باید آن  
راه را بروید هرکسی باید مسیر خودش را برود الان  
این فهمی که من دارم و این موقعیتی که دارم همین

فهم و موقعیت من اقتضا می کند که این مسیر و راه را طی بکنم اگر خلاف کردم تباه کردم دیگر خودم را تباه کردم دیگر نه سلوک جذبی دارم نه جذب سلوکی دارم هیچکدام را دیگر ندارم هر دو را از دست خواهم داد

پس بنابراین این کلام مرحوم آخوند که در اینجا می فرمایند يك فصل عبارت است از يك حقیقت نوعیه و نفسیه که آن حقیقت نفسیه منشاء برای این آثار است این يك مساله ای است واقعی و مساله ای است حقیقی و انسان يك مقداری که از این ظاهر - نه اینکه حالا فرض کنید دید بزرگان و علما را پیدا بکند - يك مقداری با طهارت نفس يك مقداری با مراقبه يك مقداری با تزکیه و تربیت از مرتبه ظاهر عامیانه و عوامانه بیاید بیرون نه خیلی بالا دو تا پله بیاید این تشخیص می دهد تمایز و افتراقی را که در آن نفوس مختلف وجود دارد که این نفس ها هرکدامش يك حقیقت خاص به خودش را دارد که آن حقیقت خاص به خود با تغییر صور و با تغییر شکل و کم و کیف آن

حقیقت تغییر نخواهد کرد و هر کدام از اینها که برای خودشان يك عالم خاص دارند، این حیواناتی را که انسان در نظر می‌گیرد هر کدام از اینها برای خودشان يك عالمی را دارند خرگوش برای خودش يك عالمی را دارد، گوسفند يك عالمی را دارد شیر و ببر و پلنگ و اینها هر کدام يك عالم خاص به خود دارد، شما يك پلنگ و يك ببر بگذارید در کنار شیر آن کسی که باید بفهمد می‌فهمد هر دو را نگاه بکنید می‌بینید هر دو درنده هستند هر دو مفترس هستند هر دوی آنها دارای خصوصیات افتراس هستند دارای جوارح افتراسیه و اینها هستند ولی وقتی که در آن شکل اینها نگاه می‌کنید در چشم اینها وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید يك چیز دیگر است که با آن تفاوت می‌کند این يك خصوصیتی دارد که آن خصوصیات را شما نمی‌توانید به او شکل خارجی بدهید، به آن تصویر خارجی بدهید این بر اساس آن خصوصیات است که يك جا می‌ایستد و يك جا حمله می‌کند آن بر اساس آن خصوصیاتش است که هم‌اش حمله می‌کند این بر اساس این خصوصیتش

است که از يك جا اغماض می کند يك جا را فرض  
بکنید این اغماض نمی کند آن نه آن يك جهتی دارد در  
يك جهت نفسانی هست که سیر هم باشد حمله اش را  
می کند هر جا می خواهد باشد کار خودش را انجام  
می دهد آن خصوصیتی که با فقط دیدن ظاهری آن  
انواع برای انسان حاصل نمی شود آن اسمش فصل  
می شود آن فصلی که جنبه باطنی و نفسی دارد و بر  
اساس آن جنبه باطنی و نفسی ما می بینیم که آثار  
خارجی در مواقف مختلف هم تغییر پیدا خواهد کرد و  
الا هر دو چنگال را دارند هر دو دندان را دارند هر دو  
حمله را دارند هر دو زور را دارند هر دو آن قابلیت های  
برای افتراس را هر دو دارند اما اینکه این يك جا  
می ایستد می رود يك جا اینطور می کند می رود يك جا  
آنطور می کند ولی آن اینطور نیست اینها برمی گردد به  
آن جنبه باطنی والا خود حرکت و وقوف و اینها که  
نمی تواند فصل برای شیء و برای آن خصوصیت آن  
شیء باشد إن ما يذكر في التعاريف بإزاء الفصول  
فبالحقیقه هی لیست بفصول اینها فصل نیستند بل هی

لوازم و علامات للفصول الحقیقیه فالحساس و المتحرك خود مفهوم حساس و متحرك ليس شیء منها بحسب المفهوم فصلا للحيوان

خب این فصل نیست، حس داشتن که فصل نیست، خود مفهوم حس داشتن، مفهوم حس داشتن يك انفعال است تحرك خودش يك به اصطلاح جنبه فاعلیت است یا جنبه انفعالی است هر کدام ما در نظر بگیریم از جهت حرکت خودش بل فصله کونه ذا نفس دراکه فصل این حیوان این است که این دارای نفس دراکه است که مرحوم حاجی در اینجا می فرماید ذارا به معنای اضافه نباید بگیریم و به معنای نفس شیء باید بگیریم و درست هم است یعنی نه اینکه دارای نفس است و این فصل يك همچنین چیزی به او اضافه شده است حیوان نفس همان نفس دراکه است و متحرك ولیست الدراکیه و المتحرکیه عین هویه النفس الحيوانیه ولی خود دراکیت و خود تحرك این عین هویت نفس حیوانیه نیست بل من جمله لوازمه از آثارش است لكن الإنسان ربما يضطر لعدم الاطلاع على الفصول

الحقیقه اما انسان گاهی اوقات مجبور است چکار کند  
خب همه که آن دید باطن را ندارند، همه که آن تصور به  
اصطلاح اشراف بر نفوس را ندارند، به قول مرحوم آقا  
می فرمودند طرف دارد با من حرف می زند خیال  
می کند سر ما را می تواند کلاه بگذارد گفتم تو حرف  
زده من از چشمهایت می فهمم داری دروغ می گویی  
خب همه که اینطور نیستند نه اگر من باشم سرم کلاه  
می رود می آید طرف پیش آدم می نشیند.

يك روزی یکی از رفقا آمده بود می گفت یکی  
از اقوام ما راجع به این خلاف بودنش و راجع به سر  
هم کردنش و راجع به نفاق و به اصطلاح حيله و كلك  
و اینها می گفت، می گفت: این يك آدمی است که اگر  
بیاید پیش شما بنشیند يك ساعت برای شما صحبت  
می کند و شما تصور می کنید این سلمان فارسی اصل  
است در حالی که هیچ کسی نبوده الا اینکه این تیغش  
زده یعنی هر کسی با این برخورد کرده این افاده و  
افاضه اش بهش رسیده می گفت چنان این عجیب است  
اصلاً می گفت این اعجاز پروردگار است که می آید



خودش را این يك مرجع تقلید است این اینطور می آید  
صحبت می کند یا اینکه سلمان است در حالی که قالتاق  
است و این دست شیطان را راست راستی می بندد،  
خیلی خب حالا همه که اینطور نیستند اینها که بابا خیلی  
زیاد هستند خیلی کمتر از اینها می آیند آدم را خلاصه  
سر کیسه می کنند و آدم را يك جور دیگری می آیند آدم  
را به اصطلاح چیز می کنند حالا این دیگر حالا شما  
نگاه کنید ببینید که ما اگر آن دید باطن را نداشته باشیم  
و از آن طرف مسئولیت های مهم هم بر دوش ما باشد  
آیا ایمن هستیم از این فریبی که اینگونه افراد انسان را  
به این فریب مبتلا می کنند تا آن چشم باطن نباشد وقتی  
مرحوم آقا می فرمودند: که باید انسان متصل باشد والا  
هر کسی می خواهد باشد از مکر شیطان ایمن نیست  
این مال این است مال این مساله است که می آیند  
جلوی آدم يك طوری صحنه را درست می کنند يك  
جوری مقدمه چینی می کنند يك جوری مطالب را  
بوجود می آورند بعد معلوم می شود عجب قضیه این  
نبوده این نبوده این چی نبوده و فلان و این حرفها خب

همه که اینجور نیستند و لکن الانسان ربما يضطر لعدم  
الاطلاع على الفصول الحقيقيه او لعدم وضع الاسامى  
لها - بخاطر عدم اطلاع بر فصول حقيقيه يا به عدم  
وضع اسامى برای فصول حقيقيه انسان مضطر مى شود  
چون برای آن فصول حقيقيه که اسمى نمى شود  
گذاشت چون يك مساله باطنى است مضطر مى شود  
إلى الانحراف عنها إلى اللوازم مضطر مى شود به  
انحراف از آن فصول حقيقيه و لوازم و علامات به اينها  
مى گوید فصل، حساس، متحرك بالاراده، ناطق، فصل  
انسان را مى گذارد ناطق خب بابا ناطق يعنى حرف  
مى زند طوطى هم حرف مى زند بعضى نطقها هم که  
کار دست مى دهد بعضى ناطقها، نطقها کارهای  
دست آدم مى دهد فالمراد من الحساس ليس نفس هذا  
المفهوم مراد از حساس اين مفهومی که متقوم به  
انفعال شعورى است يا اضافه ادراکيه نيست والا لك  
المتقوم بالانفعال

ما از اين مدعيان ارتباط با امام زمان مسائلى

ديدیم يکى از همين مدعيان ارتباط با امام زمان که

الان نیست فوت کرده، بساطی داشتند و چه داشتند، خلاصه دکان و دستگاہ خوبی به هم زده بودند، یک شخصی آن زمان مثلاً سیزده یا چهارده سالم بود هر وقت این را می‌دیدم ازش بدم می‌آمد هرچی افرادی که ما با آنها مرتبط بودیم از اقوام هم بودند، یعنی با ما اصلاً ارتباطی نداشتند می‌خواستند ما را بکشند در جرکه خودشان، طیفی از آنها وابسته به این جمکران و اینها هم بودند ولی من هر وقت این آقا را می‌دیدم اصلاً ناخودآگاه بدم می‌آمد هیچ چیز هم از او نمی‌دیدم ولی نمی‌دانم چرا از او بدم می‌آمد! خیلی احساس اشمئزازی از او داشتم از این قضیه سالها گذشت یک روز در یک مجلسی بودیم صحبت این فرد شد یکی آنجا بود البته این قضیه که می‌گویم مربوط به زمان شاه است آن موقع ما بزرگ شده بودیم بیست و سه یا چهار سالمان شده بود، ده سال، یازده سال از این قضیه گذشته بود در یک مجلسی بودیم یک نفر بود شخص اهل اطلاعی بود، صحبت این فرد شد دیدیم این شروع کرد هرچی از دهانش درآمد به این فرد گفت، از جمله مطالبی را که او نقل

کرد این بود که می‌گفت من در یک مجلس با او بودم در جایی این منزل کنار یک مدرسه دبیرستان دخترانه بود دبیرستان دخترانه زمان شاه هم همه بی‌حجاب بودند و لخت بودند می‌گفت من بیرون رفتم، دستشویی رفته بودم، وقتی برگشتم دیدم این از توی پنجره دارد این دبیرستان را دارد دید می‌زند و نگاه می‌کند همین آقای نایب امام زمان، آن وقت من متوجه شدم و رفتم گفتم بگذار چشم چرانی‌اش را بکند حالا که قلابی بودنش برای ما معلوم شد حالا بگذار کیفش را بکند ما چرا مزاحمش بشویم آمدیم و یک آهانی کردیم و گرفته نشسته و در حال تفکر این دومیش آن اولی که دیدیم این هم حالا دومی، آن وقت ببینید آقا حالا خدا خواسته یک چشمه‌اش را برای این نشان بدهد، آن وقت ما می‌دیدیم افراد معمم! دنبال این راه افتادند معمم؟! درس خوانده! نجف رفته! دنبال این هستند. و در یک مجلسی من خودم بودم دیدم بدون او وارد مجلس نشدند و او اول وارد شد و همه به صف در حال تعظیم و... البته خب ما در آنجا گفتیم صبر کنید آقایان مقدم هستند

احترام اولاد پیغمبر بر جنابعالی لازم است - بیش از آن یارو اینها دست و پاچه شدند - احترام اولاد پیغمبر و عالم بر جنابعالی واجب است شما صبر کنید شما بفرمائید - منزل مرحوم آقا بود - حالا این آقا جوری می آید خودش را جا می زند نشان می دهد چه می کند و هیچ کس هم خبر ندارد هیچ کس اطلاع ندارد بعد من خودم از یک فرد دیگری نظایر آنها را شنیدم دیدم نه او از خودش در نیاورده است و بعد چیزهای دیگری را، ما از این چیزها خیلی دیدیم آنقدر دیدیم که دیگر اگر کسی بیاید بگوید من خود امام زمانم باور نمی کنیم چه کسانی را فریب داد، چه کسانی را این فریب داد، معممین را! دوروبریها البته به نظرم بی ارتباط با جن نبوده، معممین را! علماء را! باسوادها را! اینها را و چه از آنها خلاصه پولها گرفت، املاک گرفت، املاک به اسمش کردند هزار متر هزار متر در مشهد و تهران برای امام زمان به اسمش می کردند، یک دفعه کاشف به عمل آمد که این زنای محصنه می کند! زنای محصنه! نه حالا زنای معمولی، این نواب خالص امام زمان ... البته

من به آن افرادی که محشور و مرتبط بودند یک دفعه گفتم، گفتم من در این چیزی می بینم که عن قریب این افتضاحش بالا خواهد رفت، یک جایی بودم و آن اشخاصی که بودند گفتند آقا فلانی دارد به ما این را می گوید، من تمام دنیا را گشتم ... گفتم آقا جان این حرف با گشتن پیدا نمی شود، چیزهای دیگر می خواهد گشتن و دنیا دیدن آن به جای خودش محفوظ است، آن وقت برای همین بنده خدا پیش آمد، همین که گول خورده بود اصلاً داشت دیوانه می شد.

یکی دیگر دوباره در جایی بود آن شخص در همدان بود، ماشاءالله یکی دیگر در کاظمین بود دیدیم، یکی دیگر در کربلا بود الان که در عراق از اینها ماشاءالله هر شهری سه تا نایب امام زمان و سید حسنی در می آیند، گاهی اوقات این سید حسنی ها شیخ هستند اینقدر نفهم است که عمامه اش را سید نمی کند بابا تو که می خواهی گول بزنی سید کن بیشتر پول دریاوری چرا با شیخی، حالا که به کلاه برداری است خب خوب کلاه برداری کن چرا با

یک قران و دوزار، رفتیم توی صحن دیدیم اوه یک  
کوچه درست کردند یک ردیف آدم اینجا ایستاده  
یک ردیف هم اینجا فقط هم یک نفر می تواند برود  
بیايد يعنى يك نفر مى رود، دو نفر نمى توانند بروند  
به هم مى چسبند خوب نيست در صحن امام حسين  
به هم بچسبند يك نفر مى رود آن جلو يك دانه  
صندلی گذاشتند آقا سرشان را گذاشتند پایین  
ودستشان را گذاشتند اینطوری جدی می گویم بنده  
خودم رفتم و تماشا می کردم و کیف می کردم  
سید حسنی نشسته جلوی امام حسین دارد بیعت  
می گیرد یک کوچه فقط یک نفر، این می رود دست  
می بوسد و برمی گردد همینطوری پشتش را نمی کند  
عقب عقب می آید دوباره نفر بعد در صف ایستادند  
یک فیلم هایی، اینها از جهل مردم سوء استفاده  
می کنند.

وقتی که مرحوم آقا می فرمودند: من عاقلتر از  
این مرد (مرحوم آقای حداد) در دنیا ندیدم خوب  
آقای حداد مگر غیر از مسائل عرفانی و اینها چیز  
دیگر مطرح می کردند که مرحوم آقا این حرف را

می زدند چی بوده قضیه؟ یعنی کسی که به مرتبه عرفان برسد ارتباطات ظاهری او جنبه عقلانی محض پیدا می کند نه اینکه حالا حتماً باید از توحید صحبت بشود خب توحید و اینها حساب کار خودش را دارد یعنی صحبتی که می کند، رفتاری که می کند رهنمودهایی که می کند مطالب اخلاقی که می گوید وقتی انسان اینها را نگاه می کند می گوید بالاتر از این نمی تواند باشد، عقلانی تر از این نمی تواند باشد که با عقل و با آن نیروی مایزه بین انسان و بین سایر انواع آن تمایز داشته باشد به این مطلب ایشان می فرمودند: من عاقلتر ندیدم، حالا مطالب توحیدی و عرفانی آن چه ربطی به عقل دارد آن به حال و نفس و مراتب و عوالم خودش مربوط است کیفیت راهنمایی، کیفیت دستورالعمل، کیفیت مطالب، کیفیت برنامه، کیفیت معاشرت یعنی آنچنان آن حقیقت توحیدی که لازمه آن حقیقت توحیدی تراوشات عقلیه است آن در نفس این عارف تجسم پیدا کرده که هرچه می گوید رودست ندارد، هرکاری می کند رودست ندارد، هرنگاهی که می کند رودست



ندارد، هر راهی که می‌رود رودست ندارد، این می‌شود بالاترین مرتبه عقلانی در رفتار و کردار و روابط اجتماعی و دستورالعمل آن مطالبش هم به جای خود آن مطالب به جای خود، می‌آمدند اشکال ما را می‌گرفتند مثلاً یک مطلبی بود ما انجام می‌دادیم این را می‌گفتیم شما که این مطلب را دارید می‌گویید آیا این گفتن این مطلب می‌داند که او را متحول خواهد کرد اگر می‌داند متحول نمی‌شود پس چرا می‌گویید؟ او که متحول نمی‌شود مساله از اتمام حجت گذشته اتمام حجت هم شده، گفتن این مطلب ایشان می‌خواهند این را بگویند که مبادا بر اساس نه نفس مصلحت در خود القاء کلام بلکه بر اساس خواست باطن این، او را دنبالش را بگیر آنطور نباشد.

همین یک مساله را ما فرض کنیم در نظر داشته باشیم، در صحبت و رفتارمان که یک وقتی آن جهت باطن نیاید و یک نقابی به خودش بگیرد نقاب تکلیف، نقاب اتمام حجت، نقاب اصلاح، نقاب ارشاد، نقاب فلان آنوقت چقدر آدم راحت است هم

راحت است هم آن وضعیتی که آن شخص دارد  
دیگر هی در آن وضعیت بالا و پایین نمی رود بابا این  
یک وضعیتی برای خودش تثبیت کرده چرا  
انگولکش بکند حالا درست نمی شود چکارش بکنیم  
این که همین است وقتی این درست نمی شود و  
همین است حالا انگولکش می کنید که چی؟ اقلًا  
باهات سلام و علیک بکند باهات آن ارتباط را داشته  
باشد اقلًا بگذار تصور و تخیل و توهم درش نیاید  
بگوید بابا ما را رها نمی کند بابا فهمیدیم چه خبر  
است؟ می خواهی چی بگویی؟ من بعد از فوت  
مرحوم آقا اتمام حجت را کردم همه هم فهمیدند،  
وضع من و مطلب من و بعد هم گفتم هر کس بیاید  
مناظره کنیم حتی افرادی آمدند از مشهد در قم در  
همان منزلی که دم حرم است در همین جا کتاب روح  
مجرد مرحوم آقا را جلوی من باز کردند فرمودند: آیا  
این مطلبی که ایشان در اینجا دارند آیا این بخودشان  
هم مربوط است؟ گفتم ایشان دروغ نمی گوید آنچه  
را که در کتاب نوشتند خودشان عمل می کنند این  
حرف من را شنیدند و بعد بلند شدند رفتند کار

خودشان را کردند اتمام حجت دیگر چه می خواستم  
بکنم دیگر رسیدم به جایی که برایم شبهه پیدا شد که  
آیا بیش از این من تکلیف دارم یا نه؟ دارم از بین  
می روم بالاخره خودم هم آدم هستم یک دفعه مرحوم  
آقا فرمودند: نه تو تکلیف نداری برای چی حرف  
می زنی؟ دیگر تمام شد حالا من بیایم خودم را الان  
اینطور است الان آنطور است آبرو دارد می رود  
مکتب دارد می رود زیر سوال، به جهنم زیر سوال  
برود خب برود به درک، مگر بنده صاحب این مکتبم  
این مکتب صاحب دارد ولی خدا ولی اش الان  
وجود دارد، آن ولی حی ولایت بر همه ما دارد و بر  
همه عالم دارد خودش می داند می خواهد آبرو برود  
می خواهد نرود اصلا به من چه ربطی دارد من  
چکاره ام بلند شوم بیایم و بعد استعدادهای خودم را  
از بین ببرم قابلیت های خود را از بین ببرم سر هیچی،  
خدا می گوید بی خود کردی کی بهت گفت؟ یکی  
می خواهد بگوید دودوتا پنج تا می خواهی چکارش  
کنی؟ کی به تو گفت؟ یکی می گوید به این دلیل  
چهارتا، یک دو سه چهار، می گویی می گوید

چشمه‌های عوضی می‌بیند حالا به این آدمی که می‌گوید چشمه‌های عوضی می‌بیند شما چی می‌خواهی بگویی؟ می‌گویی او هم عوضی می‌بیند؟ می‌گوید او هم عوضی می‌بیند مرغ یک پا دارد آن چی؟ آن هم عوضی می‌بیند شما به این آدم چی می‌خواهی بگویی؟ برو پی کارت، خدا حافظ شما این، یعنی شما یک مطلب حکیمانه‌تر و عقلانی‌تر و متقن‌تر از این کلام شما پیدا می‌کنید؟ وقتی در جایی احساس می‌کنی مطلب تأثیر ندارد خودت را دیگر گرفتار نکن چقدر این حرف، حرف متینی است چقدر حرف سنگین است، چقدر حرف حرف عقلایی است چون آدم صحبت می‌کند گرفتار می‌شود پیامد دارد دنبال صحبتش باید برود ما این را می‌دیدیم در کلام بزرگان در روش بزرگان این مساله را می‌دیدیم که آنها همینطور بودند خود مرحوم آقا نسبت به مسائل مختلف اتمام حجت را کردند دیگر حالا بنده پرده بر نمی‌دارم اتمام حجت را کردند بر همه افراد کردند بر اقرانشان، امثالشان، هم‌مسئله‌کانشان، بالاخره علما، بزرگان، اهل علم، غیر

اهل علم، همه و یک مرتبه ایشان به من فرمودند: که آنچه را که ما باید بعنوان وظیفه یک عالمی که مسئولیت ارشاد امت را بر عهده دارد مسئولیت دارد ما گفتیم و مطلب را تمام کردیم و آنها هم خوب این مطلب را فهمیده‌اند و دیگر ما تکلیفی نداریم بعد هم که وقتی مساله این است وقتی قرار بر این شد آن وقت دیگر انسان باید رفت و آمد خودش را، صحبت خودش را، کارهای خودش را دیگر به یک نحوی قرار بدهد که خیلی ایجاد درد سر نکند، دلیلی ندارد برای چی انسان بخواهد دردسر درست بکند انسان هی بخواهد حساسیتی بوجود بیاورد چه دلیلی دارد یعنی یک آدم عاقل بلند می‌شود می‌آید یک حرفی بزند که بگویند چرا این حرف را زدی؟ خب آدم عاقل که این حرف را نمی‌زند یک آدم واقعاً یک آدمی که دارد دنبال درد خودش است و دنبال راه خودش هست بلند می‌شود بیاید یک کاری را انجام بدهد، یک حرکتی را بکند که برای او درد سر باشد نه این کار را نمی‌کند با اعتقاد به اداره و مدیریت و مدیریت ولی حی ما دیگر جایی برای نگرانی نیست،

جایی برای دغدغه نیست جایی برای تشویش نیست  
جایی برای اضطراب نیست اینها را به اهل زمانه  
واگذار کنیم اهل زمانه، عوام، مردم اینهایی که به اینها  
نپردازند به چی پردازند، یعنی واقعاً شما اگر این  
روزنامه را از این مردم بگیرید مردم می‌زنند در  
سرشان، بالاخره باید برای حرف زدن با همدیگر یک  
چیزی پیدا کنند، پس چی؟ بیایند از فصل نوعیه  
ملاصدرا بحث بکنند، همین‌ها این همه روزنامه‌هایی  
که دارد چاپ می‌شود این همه کاغذ مال چیست؟  
مال مردم است این اسفار هم مال کیست؟ مال چند  
تا آدمی که می‌خواهند بفهمند که دنیا چه خبر است؟  
اوضاع چه خبر است؟ این هم مال این چندتا، پس  
هر دو تا کاغذ چاپ می‌شود هم برای این طرف کاغذ  
چاپ می‌شود و هم برای آن طرف کاغذ چاپ  
می‌شود هم برای اینجا وقت گذاشته می‌شود هم  
برای آنجا خبر ما چرا برویم آن وقت را بگیریم برای  
خودمان خبر این را می‌گیریم ما چرا آن کاغذ را  
بخیریم خبر بیایم این را بگیریم چرا برویم آن  
روزنامه را بگیریم خبر این را می‌گیریم ما چرا آن

مطالب را گوش بدهیم خب مطالب آقا را بگذاریم  
یک نوار آقا را بگذاری یک صحبت یک ربع دل و  
جان آدم تغییر پیدا می کند بسم الله الرحمن الرحيم  
که شروع می شود به صحبت کردن آدم یک دفعه از  
زیر می رود رو دیگر نشان می دهد این بسم الله دارد  
از کجا در می آید از چه نفسی دارد می آید؟ از چه  
عالمی دارد عبور می کند؟ همین بسم الله را یکی  
دیگر می گوید اوه نگو برو سر مطلب، مقدمه را  
بگذار کنار برو سر اصل مطلب، خب واقعاً خداوند  
به آدم توفیق بدهد، توفیق بدهد که این طور نباشیم.